

درس دویست و هفتاد و سوم: صوت ۲۸۵

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوم از ادلهٔ اخباریین بر وجوب احتیاط بر شبهات تحریمیه و حکمیه عبارت از دلیل عقلی است. شکی نیست که علم اجمالی به وجود اوامر و نواهی شرعیه بر موارد منضم بها وجود دارد و قاعدهٔ عقلی بر براءت ذمه و براءت تکلیف نسبت به موارد علم اجمالی هم محقق است. بناءً علی هذا عقل به خروج از ذمه نسبت به جمیع اطراف علم اجمالی در مورد اوامر و نواهی مجعوله حاکم است. این استدلال، استدلال اخباریون است.

مرحوم آقای حکیم در اینجا همان طوری که عرض شد نسبت به کیفیت انعقاد علم اجمالی و کیفیت انحلال آن بیانی دارند که به خاطر توسعه در مطلب تقریرات ایشان را دیدم. شما هم آن تقریرات را شبها مطالعه کنید و تقریرات ایشان همان حقائق الأصول است. نسبت به مطالبی که در آنجا هست ما آنها را متعرض می شویم و توضیحی که نیاز دارد و شرح و بیان و تفصیلی که نسبت به آن هست عرض می شود. راجع به کیفیت علم اجمالی و انحلالش ایشان می فرمایند که اگر چنانچه تکلیفی به امور متعدده ای تعلق بگیرد که آن امور متعدده و متکثره مشتمل بر مورد تکلیف باشند، ممکن است به انحائی این مسئله متصور بشود؛ یکی اینکه آن علم انسان نسبت به آن مورد ملزم در اشمال علم اجمالی، به همان کیفیت و به همان وضع، علم تفصیلی به آن تعلق بگیرد یا اینکه علم اجمالی به خصوص او تعلق بگیرد و به همان مقداری که علم اجمالی اول نسبت به آن مورد بود. یا اینکه علم اجمالی تعلق به یک مورد بگیرد و از نقطه نظر اختلاف با علم اجمالی دوم یا با علم تفصیلی دوم تفاوت داشته باشد. مثلاً علم اجمالی به نجاست إناء در بین ثلاثة آنیه تعلق بگیرد و علم تفصیلی به غصبیت یکی از این اوانین تعلق بیگردد، یا علم اجمالی به یک مورد تعلق بگیرد که مورد نجاست باشد در بین ثلاثة اوانین یا اربعة اوانین، اما دلیل علمی در اینجا - نه علم - بر یکی از نجاست این اوانین هم تعلق بگیرد، یا دلیل اجمالی بر نجاست و بر غصبیت یکی از اوانین تعلق بگیرد، اینها موارد مختلفی است که نسبت به تحقق علم اجمالی می توانیم ترسیم کنیم.

تقسیم علم اجمالی به دو دسته

بنابراین می توانیم علم اجمالی را به دو دسته تقسیم کنیم؛ یا تکلیفی که ابتدائاً به واسطهٔ علم اجمالی برای انسان محقق شده با تکلیفی که به واسطهٔ علم اجمالی ثانی یا علم تفصیلی ثانی تعلق گرفته، یکی است مثل اینکه تکلیفی که به نجاست احد إناء و احتراز از نجاست تعلق گرفته است با تکلیفی که به واسطهٔ علم تفصیلی نسبت به نجاست یک إناء مخصوص تعلق گرفته است که هر دو تکلیف از یک باب است. یا اینکه تکلیف تفاوت دارد و تکلیف تعلق گرفته است به احتراز از نجاست أحد الأوانین اما تکلیف دوم به احتراز از غصبیت یکی از اوانین

تعلق گرفته است. خب در اینجا تکلیف اول با تکلیف دوم تفاوت دارد. این رعایت و دقت در این کیفیت
تقریر خیلی برای آینده ما مفید است!

صوری که در اینجا هست روی این حساب تقسیم می شوند به اینکه یا علم دوم علم تفصیلی نسبت به
نجاست است، یا علم دوم علم اجمالی نسبت به نجاست است یا اینکه آن علم دوم دلیل علمی است نه علم
نسبت به نجاست یکی از آن موارد آوان. در همه این موارد ایشان می فرمایند که شکی نیست بر اینکه اگر
چنانچه علم اجمالی نسبت به نجاست یکی از اواین تعلق گرفته باشد، آن علم تفصیلی دوم نسبت به نجاست
یک آنیه خاص موجب انحلال حقیقی و انحلال تکوینی علم اجمالی خواهد شد. دو دلیل برای این مسئله ذکر
می کنند؛ دلیل اول دلیل وجدان است. ما یک آنیه نجس که بیشتر نداشتیم بقیه همه طاهر بودند. این آنیه بین
ثلاثة اواین یا بین انائین مشتبّه بود. مسئله از باب اقل و اکثر استقلالین است. یعنی وقتی که علم تفصیلی دوم
نسبت به یک آنیه تعلق گرفت در واقع آنیه دوم مشکوک النجاسة می شود. درست مانند شک در اقل و اکثر
استقلالین، فرض کنید که شخصی نسبت به یک فرد قرض دارد، شک بین هزار درهم یا هزار و صد درهم
است، نسبت به هزار درهم متیقن است و نسبت به صد درهم مشکوک است بنابراین هزار درهم وقتی که ادا
می شود ذمه نسبت به صد درهم شک بدوی می شود، وقتی که شک بدوی شد بنابراین از دایره علم اجمالی
بیرون می رود، مانحن فیه هم از همین قبیل است. وقتی که علم تفصیلی به نجاست یک إناء مخصوص تعلق
گرفت، احتراز از این واجب می شود پس این إناء از دایره تکلیف خارج می شود و وقتی این إناء خارج شد،
شک در إناء ثانیه می شود، إناء ثانی مشکوک النجاسة می شود یا مقطوع النجاسة می شود؟ مشکوک النجاسة
است. وقتی مشکوک النجاسة شد شبهه بدوی می شود و وقتی شبهه بدوی شد اصالة الطهاره در اینجا محکم
خواهد بود. این دلیل اول است.

تلمیذ: انحلال حکمی فقط؟!

استاد: بله.

تلمیذ: انحلال واقعی نیست؟!

استاد: انحلال واقعی است و بحث در انحلال حکمی و انحلال واقعی برگشتش به علم ما یا دلیل علمی
ما است؛ اگر ما علم تفصیلی داشته باشیم انحلال، انحلال واقعی است و اگر دلیل ما دلیل علمی باشد مثل بینّه
باشد یا خبر عادل باشد و امثال ذلک یا یک قرینه ای باشد که شارع آن ظن و آن قرینه را حجت قرار داده باشد،
دیگر در این صورت این انحلال، انحلال حکمی است و انحلال واقعی نیست.

دلیل اول دلیل وجدان بود و دلیل دومی را که مرحوم آقای حکیم می آورند دلیل نسبت به امتناع اجتماع
علمین یا به عبارت دیگر معلومین بر مورد واحد است که اقتضاء می کند امتناع اجتماع علمین را بر مورد واحد

که ملزوم امتناع اجتماع مثلین بر مورد واحد است.^۱ البته بعداً ایشان خودشان این مطلب را رد می‌کنند، این دلیل دوم را رد می‌کنند، همین‌طور دلیل اول را رد می‌کنند ولی در رد کردن ایشان اشکال است.

ایشان می‌فرمایند که قائلین به این مسئله معتقدند که علم اجمالی اول از قبیل قضیه مهمله است و آن قضیه مهمله به عنوان **نجاسة أحد الإنائین** قابل انطباق بر طرفین علم اجمالی است؛ یعنی **نجاسة هذا الإناء أو نجاسة هذا الإناء** این قضیه به عنوان طبیعت مهمله... آن وقت در همین جا قبل از اینکه ما بخواهیم این مسئله را بگوییم، طبعاً این اشکال به نظر آقایان می‌رسد که مورد از باب طبیعت مهمله نیست بلکه از باب طبیعت مردّده و طبیعت مشکوکه است. طبیعت مهمله به نفس الطبیعه و صرف الطبیعه اطلاق می‌شود نه اینکه چون در اینجا قابل انطباق بر **أحدهما علی البدلیّة** هست، **إما أن ينطبق علیه**، بنابراین این از مورد شبهه خارج می‌شود و **إما أن ينطبق علیه** این از مورد شبهه خارج می‌شود، چون در اینجا مسئله ما از باب طبیعت مهمله است و طبیعت مهمله قابل انطباق بر آن معلوم بالتفصیل ثانوی ما است، پس در اینجا ما دو معلوم النجاسة داریم؛ معلوم النجاسة اولی ما عبارت از همان معلوم النجاستی است که به واسطه علم اجمالی حاصل می‌شود، معلوم النجاسة ثانوی ما به واسطه آن معلوم النجاستی است که از علم تفصیلی نسبت به این إناء خاص حاصل می‌شود، پس آن معلوم النجاسة که طبیعت مهمله است و قابل انطباق بر کلیهما است، تکلیفی را آورده است که عین همان تکلیف را آن معلوم النجاسة ثانوی ما آن تکلیف را می‌آورد. بنابراین در اینجا این موجب می‌شود که ممتنع باشد، پس ما در اینجا دو معلوم النجاسة داریم که این دو معلوم النجاسة اقتضای دو علم به نجاست را می‌کند که ما اولاً یک علم به نجاست داشته باشیم، بعد دوباره یک علم به نجاست دیگر داشته باشیم.

خب اگر علم به نجاست داریم، دیگر علم به نجاست دوم لغو خواهد بود. مثل اینکه بنده دوبار وجود جناب آقای... را **أعلى الله مقامه و رفع فی الخلد مقامه** تصور کنم، اول وجود ایشان را در اینجا تصور کنم، خب وقتی که وجود ایشان را تصور کردم و بعد تصدیق به وجود ایشان پیدا کردم دیگر دوباره تصور وجود ایشان و تصدیق وجود ایشان لغو خواهد بود حالا آن تصدیق از هر راهی می‌خواهد باشد؛ از راه رؤیت می‌خواهد باشد اشکالی ندارد، از راه غیر رؤیت باشد که تصدیق تصدیق باشد، در آن صورت هم مانعی ندارد، ولی وقتی تصدیق به وجود ایشان پیدا کردم، دیگر دوباره تصور وجود ایشان و تصدیق وجود ایشان لغو خواهد بود، چرا؟ چون لازمه اش اجتماع مثلین است؛ اجتماع علمین مثلین بر مورد واحد امتناع دارد، مانند اجتماع ضدّین بر مورد واحد می‌ماند. پس آن معلوم النجاسة اول اگر موجب احتراز شده است، دیگر معلوم النجاسة ثانی نمی‌تواند در اینجا موجب تکلیف بشود. اگر علم تفصیلی ما در اینجا موجب احتراز و موجب تکلیف شده

^۱ . حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۴۴.

است، پس آن معلوم النجاسة اول از دور خارج می شود و دیگر زمینه برای او نیست و چون علم تفصیلی حاکم بر معلوم بالاجمال است، وقتی که علم تفصیلی نسبت به یک مورد بیاید، از باب انطباق طبیعت شخصیه بر تعین خارجی - از این باب - وقتی که طبیعت شخصیه بر یک تعین خارجی تعلق بگیرد طبعاً آن مورد دیگر از تحت علم اجمالی اول بیرون می آید و این معلوم الاحتراز می شود وقتی معلوم الاحتراز شد ما حالا باید ببینیم که آیا آن علم اجمالی اول به قوت خود باقی است یا به قوت خود باقی نیست؟ و چون علم اجمالی قائم به طرفین یا به اطراف است، یک مورد از اطراف علم اجمالی وقتی که خارج شد که مساوی با همان معلوم بالاجمال ماست بنابراین طرف دیگر مشکوک الطهاره می شود.

این دلیل دومی است که برای این مسئله ذکر کرده اند. البته در نفس دلیلی که در اینجا ذکر شده، در محتوای آن دلیل، مسئله چندان قابل بحث نیست، در کیفیت وصول به نتیجه و در مقدمه ای که برای این مسئله چیده شده است در آنجا مسئله قابل برای بحث است. اشکالی که مرحوم آقای حکیم نسبت به این مورد می کنند، این اشکال برای جلسه بعد بماند.

آن اشکالی که به نظر می رسد ایشان نسبت به این مورد متعرض نشدند، آن اشکال را ما مطرح می کنیم؛ بحث راجع به طبیعت مهمله و طبیعت شخصیه نیست. چرا؟ چون در علم اجمالی طبیعت ما، طبیعت مهمله است و آن طبیعت مهمله ای که منظور از نظر محتجّه است با آن طبیعت مهمله اصطلاحی تفاوت می کند. طبیعت مهمله عبارت از آن طبیعتی است که قابل انطباق بر افراد متعدد و متفقه النوعیه باشد مانند طبیعت انسان که لفظ انسان قابل انطباق است بر هر شخصی که داری نفس ناطقه است اعم از اینکه صفات مختلف دارد یا دارای خصوصیات مختلف است یا نیست. خصوصیات و صفات آنها صفات واحد و متحد است یا نیست، به هر شخص و انسانی که دارای نفس ناطقه است طبیعت ناطقه اطلاق می شود و مصداق برای طبیعت مهمله و اطلاق نفس انسان است، این یک مسئله است.

ولی صحبت در این است که همین طبیعت مهمله را اگر ما مقید به یک وصف کردیم و گفتیم که **الإنسان العالم** باز این عالم این انسان را از آن طبیعت مهمله بیرون نمی آورد یعنی از اجمال خارج نمی کند ولیکن آن طبیعت را به یک وصفی مقید می کند که آن وصف، وصف احتراز از سایر موارد متفقه النوعیه است. یعنی با گفتن عالم، این طبیعت از اجمال خارج نمی شود و باز طبیعت، طبیعت مهمله است اما افرادش کمتر می شوند، افراد جاهل از تحت این طبیعت خارج می شوند ولی باز همین انسان نسبت به افراد خودش در خارج باز طبیعتش طبیعت مهمله است. انسان عالم بر این شخص گفته می شود، بر این شخص گفته می شود، بر این شخص گفته می شود، این طبیعت مهمله قابل انطباق بر هر تعین خارجی است. درست شد؟! حالا در مورد این نجاست اثائین ما باید ببینیم که آیا اجمال در اینجا موجب تعدد معلومین شده یا اینکه نه؟ یعنی اجمال در

اینجا موجب قضیه است، یعنی موجب این دلیلی که آقایان آورده‌اند است یا اصلاً بحث، بحث اهمال نیست؟! ما یک نجاست داریم یک وقت می‌گوییم که **الإناء المتنجس، الإناء المتنجس** یک طبیعت مهمله‌ای است که قابل صدق است بر هر مورد إنائی که آن إناء معلوم بالتفصیل ما باشد یا معلوم به دلیل علمی باشد. این إناء متنجس به عنوان یک طبیعت مهمله قابل صدق بر این است. **هذا إناء المتنجس**، بنابراین **الإناء المتنجس** قابل انطباق بر این است؛ آن إناء هم متنجس است، می‌گوییم که **الإناء المتنجس** قابل صدق بر این هم است؛ إناء دیگر هم متنجس است، می‌گوییم که **الإناء المتنجس** قابل صدق بر این است؛ در صورتی که آن تعین خارجی ما به علم یا به دلیل علمی معلوم بالتفصیل باشد. اما اگر آن تعین خارجی و آن إناء خارجی معلوم بالتفصیل نیست، دیگر **الإناء المتنجس** نمی‌تواند به عنوان طبیعت مهمله قابل صدق بر این باشد، چرا؟ چون إناء متنجس طرف مقابلش باید متنجس باشد و این مشکوک است، وقتی که این مشکوک النجاسة بود چطور **الإناء المتنجس** قابل انطباق بر این است؟! اگر از شما بپرسند **هذا متنجس؟!** شما می‌گویید که بله؟! می‌گویید که نه مشکوک است در حالی که در انطباق طبیعت مهمله بر افراد خارجی باید این قابل انطباق باشد، یعنی وقتی که شما یک طبیعت مهمله را بر افراد خارجی اطلاق می‌کنید، باید صحت سلب نداشته باشد در حالی که وقتی بگوییم که **هذا الإناء المتنجس**، صحت سلب دارد چون مشکوک است، این مشکوک النجاسة است. مشکوک النجاسة و مقطوع النجاسة با همدیگر دوتا هستند و فرق می‌کند.

عدم وجود قضیه مهمله در علم اجمالی

بنابراین اصلاً مطرح کردن محل بحث به عنوان قضیه مهمله در مانحن فیه که چون در اینجا در علم اجمالی قضیه مهمله داریم در اینجا اشکال نیست! غلط است ما اصلاً در علم اجمالی قضیه مهمله نداریم، آنچه را که ما در علم اجمالی داریم طبیعت مردّده و طبیعت مشکوکه است یعنی **الإناء المشكوك النجاسة** به عنوان یک طبیعت مهمله در اینجا مدّظر قرار می‌گیرد نه به عنوان آن نفس طبیعت مهمله؛ یعنی نفس طبیعت مهمله در آنجا لازمه برای علم اجمالی نیست. طبیعت مهمله یک وقت طبیعت ساذجه است، همین طبیعت مهمله ساذجه است فرض کنید می‌گوییم که الإنسان؛ انسان طبیعت مهمله ساذجه است و قابل انطباق بر تمام تعینات خارجی و طبایع شخصی خارجی است. درست شد؟ یک وقت می‌گوییم که **الإنسان العالم**، این **الإنسان العالم** باز طبیعت مهمله است و قابل انطباق بر طبایع شخصی عالم، **الإنسان العالم الأبیض** هم طبیعت مهمله است قابل انطباق بر طبایع یک شخص خارجی اگر ما هزار قید هم برای این طبیعت اضافه کنیم هم از اهمال خارج نمی‌کند، بالأخره این قابل انطباق بر این مسائل است.

در مانحن فیه طبیعت، طبیعت إناء متنجس نیست. آنچه را که مورد تعلق تکلیف است **الإناء المشكوك النجاسة** است. **الإناء المشكوك النجاسة** این طبیعت مهمله است که قابل صدق بر این و بر این است. این

الإناء المشكوك النجاسة است؟ بله، این هم **الإناء المشكوك النجاسة** است؟ بله، تمام اینها إناء مشكوك النجاسة هستند. إناء مشكوك النجاسة به عنوان طبیعت مهمله برای این قرار گرفته است و این چه ربطی به تعلق علم تفصیلی دارد، این دو معلوم است. این إناء مشكوك النجاسة معلوم و قطعی ما است، ما قطعاً می دانیم این إناء مشكوك النجاسة است.

تلمیذ: اگر مشكوك باشد که تکلیف نمی آورد.

استاد: تکلیف نمی آورد، ما هم همین را می گوئیم. این که الآن در اینجا تکلیف نمی آورد. پس تکلیف به چه تعلق گرفته است؟

تلمیذ: علم که مفقود است.

استاد: احسنت، ما دنبال یک علم دیگر باید برویم. حالا این را عرض می کنم. این انائی را که الآن ما داریم مقطوع ما است ولی مقطوع النجاسة است یا نه؟ مقطوع مشكوك النجاسة است یعنی ما قطع داریم که این إناء مشكوك النجاسة است. قطع دارید یا در این هم شک دارید؟!

تلمیذ: ما چون در علم اجمالی هستیم علم ما به نجاست نه علم به مشكوكیت ...

استاد: ما حالا به آن کاری نداریم. ما دوتا إناء در خارج داریم، چه عنوانی بر این دو إناء صادق است؟! ما این را می گوئیم. آیا إناء متنجس بر این صادق است؟! اینکه نیست، **هذا إناء متنجس**؟! اینکه نیست، **هذا الإناء متنجس**؟! این هم که نیست، پس این چیست؟! بالأخره یک عنوانی بر این صادق است! این مشكوك النجاسة می شود. این مشكوك النجاسة به آن صادق است؟! می گوید که بله، بنده این لباس را به تن می پوشم، بنده مشكوك النجاسة هستم. درست است؟! این آقا به او چه می گوید، این هم می گوید که بنده هم مشكوك النجاسة هستم. پس در واقع در اینجا قضیه و طبیعت مهمله ما **الإناء المشكوك النجاسة** است و إناء مشكوك النجاسة قابل انطباق بر دو إناء خارجی است، نه إناء متنجس؛ إناء متنجس قابل انطباق نیست. بله **إناء المتنجس المتردد**، دوباره همین که ما گفتیم می شود؛ یعنی إناء مشكوك النجاسة و إناء مشكوك النجاسة به عنوان طبیعت مهمله قابل انطباق بر این است و قابل انطباق بر این هم است، ما حرفی بر این نداریم. ولی صحبت در این است که إناء مشكوك النجاسة که به قول شما مورد تکلیف نیست. إناء مشكوك النجاسة فرض کنید که شک بدوی باشد؛ در شک بدوی ما إناء مشكوك النجاسة داریم، فرض کنید که اینجا در مورد اطراف علم اجمالی نیست بلکه شک، شک بدوی است و شک می کنیم که آیا این خمر است یا اینکه خلّ است؟ خب باید چه کار کرد؟ جای قاعده براءت است. این إناء مشكوك النجاسة است پس ما در علم اجمالی همان طبیعت مهمله ای را داریم که آن طبیعت مهمله ما در شک بدوی وجود دارد. این یکی از مواردی است که باید روی آن دقت بکنیم. یعنی همان طبیعت مهمله ما که در شک بدوی وجود دارد، همان طبیعت مهمله ما در علم اجمالی وجود دارد، حالا

علم اجمالی یک چیز اضافه دارد. این طبیعت مهمله ما **الإناء مشكوك النجاسة** است این هم **الإناء مشكوك النجاسة** است هر دوی اینها در مشكوك النجاسة بودنشان بحثی نیست. بنابراین ما در اینجا دو علم نداریم که بر موضع واحد این دو علم اجتماع کرده باشند. علم اول ما **الإناء المشكوك النجاسة** بود، علم دوم ما که علم تفصیلی بود **الإناء المقطوع النجاسة** است. خب این دو علم است و چه ارتباطی به همدیگر دارند؟! بنده نسبت به علم اجمالی علم دارم که این مشكوك النجاسة است، یا الآن علم تفصیلی دارم این مقطوع النجاسة است، خب این دو با همدیگر اجتماع نکردند. دو علم است دو معلوم دارد و اجتماع نشده است. این طبیعت ما طبیعت مهمله می شود.

پس با حفظ طبیعت مهمله در مورد علم اجمالی ما می بینیم در اینجا دو علم باهم امتناع در مورد واحد ندارند، دو علم است، دوتا معلوم است و موردش هم دو مورد است الا اینکه در مانحن فیه الآن در یک مورد واحد تعلق گرفته اند، آن **إناء مشكوك النجاسة** است هر دوی اینها را شامل می شود، این **إناء مقطوع النجاسة** است خب این مورد را شامل می شود. خب این از اطراف علم اجمالی کنار می رود. حالا این را می خواهیم بگوییم که آن علمی که موجب شده است این طبیعت مهمله در عالم تصور و در عالم ذهن تحقق پیدا کند، آن قطع به نجاست أحد الإنائین است. پس ما در اینجا دو علم داریم؛ یک علم داریم **أحد الإنائین متنجس**، یک علم دیگر داریم که آن عبارت از این است که **هذا الإناء، مشكوك النجاسة و هذا الإناء، مشكوك النجاسة** یعنی این مشكوك النجاسة بودن در علم اجمالی ما، برخلاف شبهه بدوی، این متولد از علم است، در شبهه بدوی قضیه و طبیعت مهمله ما متولد از علم سابق نیست بلکه خودش فی حد نفسه تولد دارد، خودش فی حد نفسه به واسطه شک یا شبهه ای برای انسان پیدا می شود، تکلیفی نیست.

من باب مثال زید یک حرفی زده یا هر چیزی بوده، هزارتا عامل دارد با هزارتا عامل برای ما، مشكوك النجاسة آن طبیعت مهمله متولد می شود ولی در علم اجمالی ما این طبیعت مهمله متولد از علم است. لذا اینجا الزامی است. چون آن علم موجب و منشأ برای این علم به مشكوك النجاسة بوده است، آن علم قطعی به نجاست احد إناء، موجب تولد و پیدایش یک قضیه و طبیعت مهمله است که آن طبیعت مهمله به هر دوی اینها تعلق گرفته است؛ مشكوك النجاسة و مشكوك النجاسة. این مشكوك النجاسة با مشكوك النجاسة در شبهه بدوی تفاوت دارد. چرا؟ چون این ناشی از علم است.

تلمیذ: حالا موضوعی را که شما فرمودید بهتر نیست همین جا بفرمایید بدانیم علم اجمالی تعلق گرفته است به نجاست أحد الإنائین، نه علم اجمالی تعلق گرفته به **مشكوك النجاسة**.

استاد: خب در علم اجمالی ما دو علم تصور کردیم؛ یک علم اول که قطع به نجاست **أحد الإنائین** است وقتی که به نجاست **أحد الإنائین** قطع پیدا کردیم الآن در مقابل خودمان چه چیزی پیدا می شود؟ دو إناء.

تلمیذ: این لازمه‌اش است.

استاد: همین، پس این دوتا با همدیگر منافات ندارند، یعنی می‌خواهم این را عرض کنم که علم اجمالی با علم تفصیلی ما اجتماع معلومین بر مورد واحد نیست چرا؟ چون در علم اجمالی آنچه که محل ابتلاء است و دارد در مقابل علم تفصیلی سینه سپر می‌کند، آن علم اجمالی اول نیست، این عبارت از مشکوک النجاسة بودن است، مشکوک النجاسة بودن با معلوم النجاسة بودن دوتا علم است. تلمیذ: باید عنوان درستش کنیم چون علم اجمالی تکلیف‌آور است. استاد: بله.

تلمیذ: ... تعلق گرفته به مشکوک النجاسة ...

استاد: اشکال ندارد، ببینید ما به تعلق تکلیف کاری نداریم، چون معلول بالإجمال ما قطع به نجاست أحد الإناء است و به همان لحاظ، تکلیف تعلق می‌گیرد. ولی ما به آن کاری نداریم، ما در جواب اینها این اجتماع مثلین را برداشتیم. این منظور ما بود. مثلی که در مقابل علم تفصیلی است عبارت از آن علم اجمالی اول است و آن علم اجمالی الآن بین این دوتا گم است و ما نمی‌دانیم. آنچه را که ما علم داریم مشکوک النجاسة بودن است و آنچه را که تکلیف به آن تعلق گرفته است قطع به نجاست أحد الإنائین است و این دوتا با همدیگر تفاوت دارند.

اللهم صل على محمد وآل محمد